

مدرسه بدون دیوار

مونا صدیقی

زندگی بی واسطه از پنجره وارد کلاس شود:

«گفتم: نمی‌خواهید بگویند که آن‌ها هم اثر هنری هستند؟
خانم هانا گفت: نه تنها اثر هنری هستند، بلکه شاهکار هم هستند!»

گفتم: از نظر من که بیشتر شبیه آت و آشغال‌هایی هستند که
آویزان کرده باشند.»

در چنین دنیایی و در نتیجه چنین آزادی‌هایی، منطقی است اگر
ای چي متنفر از مدرسه بدون آن که خودش متوجه شود، به دانستن
جواب بعضی سؤال‌ها علاقه‌مند شود:

«من دستم‌را بالا بردم و پرسیدم: اگر به تمام چیزهایی که این‌جا
هستند اثر هنری می‌گویند، پس چه جوری باید فهمید چه چیزهایی
آشغال است و باید آن‌ها را دور ریخت؟ یعنی ممکن نیست اشتباهی
یک اثر هنری را دور انداخته باشند و به‌جایش آشغال‌ها را این‌جا
گذاشته باشند؟ از کجا می‌فهمند که چی آشغال است و چی اثر
هنری؟»

بله! فکر بچه‌های کوچک «مدرسه پرماجرا» به چنین سؤال‌هایی
هم قد می‌دهد؛ سؤال‌هایی که ممکن است برای ما مثلاً بزرگ‌ترها
هم مطرح باشد، بی‌آن که جرئت طرحشان را داشته یا جوابی برایشان
پیدا کرده باشیم.

جشن شکلات، زنگ هنر، زنگ شیرین‌کاری، جنگ غذا،
معلم تازه‌کار، تالار دایناسورها، شب شیطان، قهرمان مدرسه،
دانشمند دیوانه، بین دو نیمه و روز آخر مدرسه عنوان جلد‌های
دوم تا دوازدهم «مدرسه پرماجرا»‌اند. از نام کتاب‌ها هم می‌توان به
دنیای رنگ‌به‌رنگ کتاب‌ها یا گذاشت و مثلاً فهمید که یکی از
ویژگی‌های اصلی داستان‌ها حضور رگه‌هایی از طنز است:

آقای مدیر گاهی به‌صورت وارونه روی سقف می‌ایستد (چون
فکر می‌کند این‌طوری خون به مغزش می‌رسد و بهتر می‌تواند فکر
کند!) و برای تشویق بچه‌ها به مطالعه مدام جانش را به‌خطر
می‌اندازد. بچه‌ها مدام فکر می‌کنند معلم‌هایشان دزدیده شده‌اند و
معلم‌های فعلی که ویژگی‌هایی عجیب و غریب دارند، دزدها یا
قاتلانی هستند که خود را به‌جای معلم به‌سرقت رفته جا زده‌اند. مادر
آندرا – دختر درس‌خوان کلاس – که روان‌شناس است مدام فکر
می‌کند معلم‌ها یا آدم‌ها بیمارند و نیاز به کمک دارند.

بعضی از شوخی‌ها هم در نتیجه نگاه کودکانه دانش‌آموزان
کلاس دومی به دنیا و هر آن‌چه در آن هست، شکل گرفته است: «فکر
می‌کنم حدود یک میلیون صد دقیقه از آن‌جا آویزان بودم.»

بعضی از شوخی‌ها هم ریشه در شیطان‌ها و حاضر جوابی
دانش‌آموزان و نیز هنر مترجم در برگرداندن آن‌ها دارد:

مجموعه «مدرسه پرماجرا» (دوازده جلد). دَن گاتمن،
ترجمه روزین و نسرين شاملو و محمود مزينانی. تصویرگر:
جیم پیلوت. تهران: انتشارات گام، ۱۳۸۸. هر جلد: ۸۰
ص.

«اسم من ای چي است. من عاشق فوتبال و بازی‌های کامپیوتری
هستم و از مدرسه متنفرم.»

جملة آغازین کتاب بهترین فکر دنیا به موجزترین شکل ممکن
به معرفی شخصیت اصلی داستان‌های دَن گاتمن در مجموعه
مدرسه پرماجرا می‌پردازد. داستان بهترین فکر دنیا و تمام یازده
جلد بعدی این مجموعه در فضای درس و مدرسه شکل می‌گیرد. از
طرفی همان‌طور که ملاحظه کردید، درست در ابتدای جلد اول متوجه
می‌شویم ای چي با تمام وجود از مدرسه متنفر است! با توجه به این
موضع‌گیری سخت و ظاهراً غیرقابل تغییر، دیگر حرف بیشتری برای
گفتن باقی نمی‌ماند. اما این فقط ظاهر ماجراست!

در مجموعه «مدرسه پرماجرا»، آن‌قدر ماجراهای مختلف و
متنوع در انتظار ای چي و خواننده داستان‌ها نشسته که هیچ‌کس
تصورش را هم نمی‌کند! در ظاهر و اسم، مدرسه است، اما فضا، روابط
و اتفاق‌های آن زمین تا آسمان با تصویری که ما ایرانی‌ها از مدرسه
داریم متفاوت است. از خانم دیزی، معلم کلاس دوم گرفته که خودش
را به ندانستن می‌زند و بچه‌ها فکر می‌کنند خنگ‌ترین معلم دنیاست
تا خانم هانا، معلم هنر که لباسش شبیه تعدادی لیف حمام به‌هم
دوخته است. از خانم اسمال، معلم ورزش که به بچه‌ها تردستی یاد
می‌دهد گرفته تا خانم لاگرائز، آشپز فرانسوی مدرسه و غذاهایی که
رویشان پیام‌های رمزی نوشته است. حتی آقای کلاتز، مدیر کچل
مدرسه هم چندان شبیه مدیرها نیست. او حاضر می‌شود در عوض
مطالعه یک میلیون صفحه کتاب توسط بچه‌ها، برای یک شب
مدرسه را تبدیل به مرکز بازی‌های کامپیوتری کند و علاوه بر آن با
لباس گوریل در جشن شرکت کند. در چنین دنیایی طبیعی است که
دانش‌آموزان پوستری چاپ کنند با این مضمون که «بیایید به کمک
یکدیگر آقای مدیر را به گوریل تبدیل کنیم!» و این حق را داشته
باشند که آن را به در و دیوار مدرسه و کتابخانه و دستشویی و
غذاخوری بچسبانند.

در مدرسه‌ای که دَن گاتمن تصویر می‌کند، دانش‌آموزان
می‌توانند آزادانه به بیان حرف‌ها و حس‌های خود بپردازند، بی‌آن که
از معلم خود بترسند یا خشکی‌ها و تیزی‌های چارچوب مدرسه
محدودشان کند؛ انگار که دیوارهای مدرسه را خراب کرده باشند تا

«خانم هانا ادامه داد: به آن‌ها مجسمه‌های سینتیک هم می‌گویند.»

امیلی پرسید: سینتیک یعنی چه؟
من جواب دادم: یعنی سینی‌هایی که تیک تیک می‌کنند.
خانم هانا گفت: نه، سینتیک یعنی 'جُنیش'، چون این مجسمه‌ها می‌توانند حرکت کنند.»

البته بعضی از شوخی‌ها هم به خاطر وابستگی شدیدشان به زبان، به فارسی بر نمی‌گردند و مترجم را مجبور به ارائه توضیح در پانویس می‌کند؛ توضیحی که به‌خصوص با در نظر داشتن سن مخاطب، در نهایت موجب خندانند او نمی‌شود:

«او گفت: من مسئول غذا هستم.»

– یعنی غذاها را شما درست کردید؟

– وُی.

من پرسیدم: شما باکی؟

او گفت: نه، وُی در زبان فرانسوی یعنی بله.

اصلاً با عقل جور در نمی‌آید. گفتیم: اگر وُی به معنی بله است، پس 'ما' به فرانسوی چه می‌شود...؟

[اشاره به کلمه we به معنی 'ما' در زبان انگلیسی.]

تمامی داستان‌های مجموعه «مدرسه پرماجرا» از ذهن، زبان و نگاه ای. چی (حروف اول آرلو جرویس)، یک کودک کلاس دومی روایت می‌شوند. این ویژگی موجب شده کتاب با مخاطب خود ارتباطی نزدیک و صمیمی برقرار کند؛ به‌خصوص که ای چی به اصطلاح جزو بچه‌مثبت‌ها نیست و خواننده داستان حس نمی‌کند که نویسنده او را به این قصد خلق کرده که رفتار و گفتارش رنگ و بوی نصیحت داشته باشد. ای چی حتی خیلی وقت‌ها آن چه را در ذهن دارد، بی پرده بر زبان می‌آورد:

«خانم اسمال داد زد: ادامه بده آندرا! هماهنگی چشم‌ها و

دست‌های تو فوق‌العاده است.»

... یک هماهنگی چشم و دستی نشانش بدهم! خیلی دلم می‌خواست مشتتم را پیکراست با چشمش هماهنگ کنم!»

جلدهای مختلف مجموعه «مدرسه پرماجرا» را سه مترجم ترجمه کرده‌اند: روژین شاملو (هفت جلد)، محمود مزینانی (چهار جلد) و نسرين شاملو (یک جلد). این تنوع از نظر نثر و زبان نمود محسوسی ندارد و داستان‌ها تقریباً یکدست از آب درآمده‌اند، اما در مواردی نیز موجب ناهماهنگی‌هایی شده است. دن گاتمن فرم خاصی را برای روایت داستان‌ها در پیش گرفته و ذهن خواننده را به ویژگی‌های خاصی عادت می‌دهد. یکی از این ویژگی‌ها پایان نسبتاً مشابه جلدهای مختلف از نظر فرم و جمله پایانی ثابت است. روژین و نسرين شاملو این جمله پایانی را به شکلی روان‌تر «اما کار آسانی نخواهد بود» ترجمه کرده‌اند و محمود مزینانی همین جمله را به سه شکل متفاوت و ضعیف‌تر آورده است: ولی این کارها کار راحتی نیست، ولی این کار اصلاً کار آسانی نیست و اما هیچ‌کدام از این چیزها به این سادگی‌ها هم نیست.

